

نقل قول‌ها در سخنرانی

خدا از نگاه مولانا

(علل اختلاف نظرها در مورد خدا)

ایرج شهبازی

اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۰

اختلافات مسلمانان و زرتشتیان و یهودیان بر سر حقیقت، به خاطر «اختلاف در نظرگاه» است:

از نظرگاه است ای مغز وجود! اختلاف مؤمن و گبر و جهود

(مثنوی، د ۳/ ۱۲۵۸)



مولوی در پایان داستان **فیل در تاریکی** باز بر این نکته تأکید می کند که سبب اختلافات مردم درباره فیل همان تفاوتِ نظرگاه بود:

از نظرگاه گفت‌شان شد مختلف این یکی دالش لقب داد، آن الف

(مثنوی، د ۳/ ۱۲۶۷)



آشپز کامل است که هر کسی با هر ذائقه و سلیقه‌ای بر سفره او بنشیند، سیر از کنار آن سفره برمی‌خیزد؛ به همین منوال شخص والا چنان سخن می‌گوید که عارف و عامی از سخن او استفاده می‌کنند:

خوانش پر هر گونه آشی بُود	ناطقِ کامل چو خوان پاشی بُود
هر کسی یابد غذای خود جدا	که نمائد هیچ مهمان بینوا
خاص را و عام را مَطْعَم در اوست	همچو قرآن که به معنی هفت توست

(مثنوی، د ۳/ ۱۸۹۷ – ۱۸۹۵)



آیات آغازین سوره حدید درباره خدا:

«سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»؛ یعنی «آنچه در آسمانها و زمین است خدا را به پاکی می‌ستایند و اوست ارجمند حکیم. فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست زنده می‌کند و

می‌میراند و او بر هر چیزی تواناست. اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی داناست. اوست آن کس که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید آنگاه بر عرش استیلا یافت آنچه در زمین درآید و آنچه از آن برآید و آنچه در آن بالارود [همه را] می‌داند و هر کجا باشید او با شماست و خدا به هر چه می‌کنید بیناست. فرمانروایی [مطلق] آسمانها و زمین از آن اوست و [جمله] کارها به سوی خدا بازگردانیده می‌شود» (ترجمه استاد محمدمهدی فولادوند).



برای کسانی که مست تصویر و خیال‌اند، ناگزیر باید از خدای متشخص انسان‌وار سخن گفت و با مثال و تشبیه درباره او صحبت کرد:

«أَذْكُرُوا اللَّهَ» شاه ما دستور داد	اندر آتش دید ما را نور داد
گفت: اگر چه پاکم از ذکر شما	نیست لایق مر مرا تصویرها،
لیک هرگز مست تصویر و خیال	درنیابد ذات ما را بی‌مثال

(مثنوی، د ۱۷۱۷/۲ - ۱۷۱۵)



به نظر مولانا غرض از سمیع و بصیر گفتن خدا این است که انسان‌ها به سوی رفتار درست و اخلاقی کشیده شوند:

از پی آن گفت حق خود را «بصیر»	که بُود دیدِ وی‌ات هر دم نذیر
از پی آن گفت حق خود را «سمیع»	تا بیدی لب ز گفتارِ شَنِیع
از پی آن گفت حق خود را «علیم»	تا نیندیشی فسادِ تو ز بیم
نیست اینها بر خدا اسمِ عَلم	که سیه کافور دارد نام هم
اسم مشتق است و اوصاف قدیم	نه مثالِ عِلَّتِ اولی سَقیم

(مثنوی، د ۲۱۹/۴ - ۲۱۵)



یکی از نقدهای مولانا بر شناخت حسی همین است که فاقد کل‌نگری است و از روش تجزیه استفاده می‌کند، به همین سبب است که بر همه حقیقت دسترسی ندارد:

چشم حس هم چون کف دست است و بس نیست کف را بر همه او دسترس
چشم دریا دیگر است و کف دگر کف بهل، وز دیده دریا نگر!

(مثنوی، د ۳ / ۱۲۷۰ - ۱۲۶۹)



دکتر خلیفه عبدالحکیم نیز پس از اینکه با دوازده گزاره قرآنی تصویری از خدا را معرفی می‌کنند، می‌نویسند: «جنبه‌های گوناگون این تصویر اگر تک‌تک گرفته شود و به مبالغه درآید، ممکن است که به هر تصور ممکن از خدا که تا به حال به اندیشه و خیال بشر خطور کرده است، منجر گردد ... خدای اسلام هم شخصی و هم غیر شخصی، هم حاضر در موجودات و هم فراتر از آنهاست، اما آنچه بعدها بر سر این تصور در اسلام آمده، ناشی از این امر بوده است که تنها به یک جنبه از این تصویر نگریسته‌اند و به زیان سایر جنبه‌ها بر روی آن زیاده تأکید کرده‌اند» (عرفان مولوی، ص ۱۴۸).



مولوی در ابیات زیر، به برخی از تصویرهای خدا در جامعه اسلامی اشاره می‌کند و با وسعت مشرب ویره خویش همه آنها را می‌پذیرد و در عین حال نقد می‌کند:

همچنان که هر کسی در معرفت می‌کند موصوف غیبی را صفت
فلسفی از نوع دیگر کرده شرح باحثی مر گفت او را کرده جرح
و آن دگر در هر دو طعنه می‌زند و آن دگر از زرق جانی می‌کند
هریک از ره این نشان‌ها ز آن دهند تا گمان آید که ایشان ز آن ده‌اند
این حقیقت دان نه حق‌اند این همه نه به گلی گم‌هاند این رمه

(مثنوی، د ۲ / ۲۹۲۷ - ۲۹۲۳)



سخن ابوبکر واسطی، عارف مسلمان، در مورد بی‌نیازی خدا از معصیت و طاعت انسان: «بیزارم از آن خدای که به طاعت من، از من خشنود می‌شود و به معصیت من، از من خشم می‌گیرد؛ پس او خود در بند من است، تا من چه می‌کنم» (تذکره الاولیاء، ص ۷۴۴).



سخن استاد ویکتور فرانکل درباره بی‌نیازی خدا از اعتقادات بشر: «اغلب نمایندگان دینِ نهاده شده ... خدا را طوری تصویر می‌کنند که در درجه اول علاقه‌مند است مورد اعتقاد باشد و با دقت تمام اصرار دارد کسانی که به او اعتقاد دارند، وابسته به کلیسایی خاص باشند. عجیب نیست که نمایندگان دینی از این دست، طوری رفتار می‌کنند که انگار وظیفه اصلی گروه و فرقه‌شان نادیده گرفتن یا کنار زدن گروه‌ها و فرقه‌های دیگر است» (انسان در جستجوی معنای غایی، ص ۲۹).



مولانا از زبان خدا، هنگام مواجهه با خطاهای بی‌شمار انسانی گناهکار چنین می‌گوید:

و آن خطاها را همه خط برزنیم	لأبالی وار آ زادش کنیم
که‌ش زیان نبود ز غدر و از صلاح	لأبالی مر کسی را شد مُباح
تا نم‌اند جُرم و زُلت، بیش و کم	آتشی خوش بر فروزیم از کرم
می‌بسوزد جُرم و جبر و اختیار	آتشی کز شعله‌اش کمتر شرار
خار را گلزارِ روحانی کنیم	شعله در بُنگاهِ انسانی زنیم
کیما «یُصلِحْ لَکُم أَعْمَالُکُم»	ما فرستادیم از چرخِ نُهم
کرّ و فَرّ اختیارِ بُوالبشر؟	خود چه باشد پیشِ نورِ مُستقرّ

(مثنوی، د ۵ / ۱۸۵۲ - ۱۸۴۶)



خدا نه از آفرینش سودی می‌برد و نه از اجرای دستورهایش توسط انسان طرفی می‌بندد. در این معامله هر سودی هست، از آن انسان است و بس. مولوی از زبان خدا چنین می‌گوید:

هر کسی را سیرتی بُنهادهام	هر کسی را اصطلاحی داده‌ام
در حقِ او مدح و در حقِ تو دَم	در حقِ او شاهد و در حقِ تو سَم
ما بَری از پاک و ناپاکی همه	از گران‌جانی و چالاکی همه
من نکردم امر تا سودی کنم	بلکه تا بر بندگان جودی کنم
هندوان را اصطلاحِ هند مدح	سندیان را اصطلاحِ سند مدح
من نگردم پاک از تسبیحشان	پاک هم ایشان شوند و دُرفشان

(مثنوی، د ۲/ ۱۷۵۸ - ۱۷۵۳)



اگر همه کائنات خداوند را پرستند، برای او سودی ندارد و اگر همه موجودات کفر پیشه کنند، گردی بر دامن کبریای او نمی‌نشیند:

گفت پیغمبر که حق فرموده است	قصدِ من از خَلقِ احسان بوده است
آفریدم تا ز من سودی کنند	تا ز شهدم دست‌آلودی کنند،
نه برای آن که تا سودی کنم	وز برهنه من قبایی برگم

(مثنوی، د ۲/ ۲۶۳۷ - ۲۶۳۵)